

# بررسی تحلیلی طرح سپاه دانش

● اقبال قاسمی پویا\*

## اشاره

سپاه دانش یکی از طرح‌هایی است که در سال ۱۳۴۱ ه.ش. برای توسعه کمی آموزش و پرورش و البته بیشتر با اهداف فرهنگی اجرا شد. این طرح یکی از اجزای طرح به اصطلاح انقلاب سفید بود که هدف عمده آن اجرای طرح ترومن امریکا و مقابله با گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران بود، اما از اهداف پنهان آن، توسعه فرهنگ غربی و تغییر بافت اجتماعی و فرهنگی و توسعه استعمار غربی در بین جامعه ایرانی بود. در این مقاله به معرفی و تاریخچه طرح سپاه دانش می‌پردازیم.

طرح سپاه دانش که در سال ۱۳۴۱ ش، به‌عنوان اصل ششم انقلاب سفید پهلوی دوم، اعلام شد، در خرداد ماه ۱۳۴۲، به اجرا درآمد. هدف از این طرح، سوادآموزی و برخی از اقدام‌های عمرانی و بهداشتی در روستاهای آن روزگار ایران بود. این طرح در ادامه اقداماتی بود که حکومت‌گران آمریکایی و متحدانشان در آن دوره - که به طرح ترومن شهرت داشت - در پیش گرفته بودند. آنان بر این باور بودند که برای مقابله با اندیشه‌های سوسیالیستی که پس از انقلاب ۱۹۱۷، در شوروی و اقمار آن گسترش یافته بود، لازم است در روستاها و شهرهای کشورهای جهان سوم، سوادآموزی همراه با آموزش برخی مهارت‌های لازم در میان مردم ترویج و گسترش یابد. ایران نیز به دلایل تاریخی - اجتماعی و ژئوپولتیکی، از جمله همسایه بودن با کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از این نظر وضعیت و اهمیت خاصی داشت. اگرچه تلاش‌هایی برای سوادآموزی در ایران از دیرباز آغاز شده بود؛ اما به دلایل گوناگون تاریخی و اجتماعی، پیشرفت چشمگیری در آن حاصل نشده بود. بنابراین، طرح سپاه دانش به گمان طراحان آن، پاسخی به این کاستی‌های تاریخی - اجتماعی بود.

از این روی، سپاه دانش یکی از اصل‌های شش‌گانه‌ای بود، که در بهمن ماه ۱۳۴۱ اعلام شد و در خرداد ماه سال ۱۳۴۲، نخستین گروه آن پس از برگزاری رژه‌ای رسمی با پوشش متحدالشکل و نشان‌های مخصوص سپاه‌دانش بر سینه، همراه با خواندن سرود ویژه سپاه‌دانش راهی روستاها شدند تا مأموریت خود را در راستای اجرای برنامه‌های تعیین شده آغاز کنند.

\* عضو هیئت علمی بازنشسته پژوهشگاه تعلیم و تربیت و پژوهشگر آموزشی

هدف تربیت سپاهیان دانش، افزون بر سواد آموزی به روستاییان، آموزش بهداشت و عمران محلی و جز این‌ها بود تا، به‌زعم طراحان این پروژه، زمینه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی فراهم گردد.

این که تا چه اندازه این طرح توانست به آرمان‌های نخستین طراحان آن برسد، نکته‌ای است که در توصیف‌ها و تحلیل‌های تاریخی این نوشته به آن اشاره خواهد شد.

در این نوشتار برآنیم تا اهداف کلی این طرح را بررسی کنیم؛ این که چه کسانی آن را طراحی کردند و به اجرا گذاشتند و دستاوردها و کاستی‌هایی آن چه بود؟ همچنین بررسی خواهیم کرد که علل بروز این کاستی‌ها چه بودند؟ و چه کسانی برای اجرای برنامه‌های آموزشی این طرح، تربیت و آماده کار می‌شدند؟ از دیگر پرسش‌های این پژوهش آن است، که این افراد تا چه اندازه از صلاحیت و آمادگی لازم برای تحقق اهداف طرح برخوردار بودند؟ چند دوره از سپاهیان دانش پسر و دختر تا سال ۱۳۵۷، آموزش دیدند و به روستاها اعزام شدند؟ و در نهایت، نتیجه کلی فعالیت‌های سپاهیان دانش در طول اجرای طرح چه بود؟ در پایان نیز کوشش خواهیم کرد که ببینیم از مجموع تجربه‌های اجرای طرح سوادآموزی توأم با اقدام‌های عمرانی - بهداشتی چه درس‌هایی می‌توان آموخت؟

پیش از تشکیل سپاهیان دانش، برنامه‌های سوادآموزی در نقاط مختلف کشور با فراز و فرودهایی به اجرا درآمد. در جریان این فعالیت‌ها، شماری از هم‌میهنان روستایی و شهری و مرد و زن ایرانی در این برنامه‌ها شرکت کرده و تا اندازه‌ای سواد خواندن و نوشتن آموختند. در این نوشتار، به منظور بررسی پیشینه سوادآموزی و اقدام‌های حکومتگران در این حوزه، به برخی از این برنامه‌ها و تجربه‌های اجرایی اشاره خواهیم داشت.

آموزش در ایران از دیرباز در سراسر کشور، به‌صورت سنتی جریان داشت. در دوره معاصر، در پی پیشرفت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشورهای غربی و نیز افزایش رفاه وآمدهای ایرانیان به این کشورها، اندیشه تحول اجتماعی و به‌ویژه ضرورت تغییر در شیوه‌های آموزشی و گسترش دانش در میان مردم، کم‌کم در ذهن نخبگان و اصلاح‌طلبان جوانه زد و به تدریج رشد کرد. پیش از تأسیس مدارس جدید، آموزش عمومی در مکتب‌خانه‌ها صورت می‌گرفت. با رشد در برخی عرصه‌های اجتماعی، و ضرورت تغییر و تحول در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و آگاهی گروهی از اصلاح‌طلبان در داخل و خارج از کشور، روش‌های آموزشی در مکتب‌خانه‌ها مورد انتقاد قرار گرفت و بر لزوم تغییر روش‌های آموزش و گستره آن تأکید شد. (برای آگاهی از چگونگی این موضوع ر. ک «مدارس جدید در دوره قاجار»، ۱۳۷۷ش. اقبال قاسمی پویا) منتقدان آموزش‌های مکتب‌خانه‌ای با ناکارآمد و ناکافی خواندن این آموزش‌ها، خواستار تغییر در هدف‌های آموزشی و ویژگی‌های معلمان و محتوای کتاب‌های درسی و روش‌های آموزش شدند و به‌عنوان نمونه و الگو روش‌های مناسب به کار گرفته شده در کشورهای پیشرفته آن روزگار را به مردم معرفی کرده، خواستار اجرای آن شدند. این خواسته‌ها با مخالفانی روبه شد و گاه معلمان و طرفداران طرز جدید

میرزا حسن رشديه،  
که بانی مدارس  
جدید برای کودکان  
بود، کوشید برای  
بزرگسالان نیز  
شرایط آموزش  
خواندن و نوشتن را  
فراهم سازد

آموزش مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و حتی تنی چند، جان خود را از دست دادند. پیش از تأسیس مدارس جدید و گسترش آن توسط مردم و دولتمردان، اندیشه تأسیس مدرسه دارالفنون، با هدف دستیابی به علوم و فنون جدید، به ویژه فنون نظامی توسط امیرکبیر مطرح و در روز کشته شدن وی افتتاح شده بود؛ اما این مدرسه نه برای آموزش عمومی، بلکه برای فرزندان فرادستان و حکومتگران تأسیس شد و سطح آموزش آن فراتر از سوادآموزی عمومی بود.

از تأسیس مدرسه دارالفنون تا نخستین مدرسه جدید عمومی، حدود ۳۷ یا ۳۸ سال طول کشید. بانی مدرسه جدید، میرزا حسن رشديه بود، که با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر گام در این میدان نهاد، تهمت‌ها دید و نامردی‌ها کشید. سرانجام، با ایستادگی و پیوستن اصلاح‌گران و ترقی‌خواهان، مدارس عمومی جدید در سراسر ایران گسترش یافت و زمینه گسترده‌تر مردم به آموزش فراهم شد. گفتنی است در دوران قاجار، حدود نهمصد مدرسه جدید تأسیس شد، اما برخی از آن‌ها پس از مدتی، به دلایل گوناگون، فعالیت خود را متوقف کردند. با این حال، پایه‌های آموزش عمومی در دوره حکومت قاجار، پی افکنده شد. (برای آگاهی بیشتر در این باره رک مدارس جدید در دوره قاجار، همان منبع)

میرزا حسن رشديه، که بانی مدارس جدید برای کودکان بود، کوشید برای بزرگسالان نیز شرایط آموزش خواندن و نوشتن را فراهم سازد. در پی اقدام‌های وی، گرچه برخی از حکومت‌گران بیشتر به دلایل سیاسی با وی هم‌رای نبودند؛ اما سرانجام راه وی را در پیش گرفتند و برخی از آنان نیز کوشیدند برنامه‌هایی برای سوادآموزی تصویب و به اجرا درآورند. از دوره مشروطه ۱۲۸۵ش و در قانون اساسی ۱۲۹۰ش، آموزش ابتدایی اجباری شد. با این حال، اجرای این قانون در همه مناطق با کندی پیش می‌رفت (دیوید مناشری، ۱۳۶۹ش). و سرعت اجرای آن در مناطق روستایی و عشایری به مراتب کمتر بود. بر اساس آمارهای رسمی در سال ۱۳۴۰، ۴۶/۶ درصد تمام کودکان شش تا ده ساله به مدرسه می‌رفتند؛ اما از این جمعیت، تنها ۳۹ درصد متعلق به نواحی روستایی و عشایری بودند. این در حالی بود که ۵۶ درصد از کل جمعیت کشور در این مناطق، زندگی می‌کردند. در انقلاب سفید سال ۱۳۴۱، ۷۴ درصد از کودکان شهری، به مدرسه می‌رفتند. این آمار در مناطق دیگر ۲۴ درصد بود. در همان سال تنها هفت هزار روستا از پنجاه هزار روستا، مدرسه داشتند.

## □ پیشینه سوادآموزی در ایران

هرچند تلاش برای مبارزه با بی‌سوادی در ایران پیشینه‌ای طولانی دارد؛ اما نخستین سازمانی که به‌طور رسمی آموزش بزرگسالان را عهده‌دار شد، تعلیمات اکابر بود. این سازمان در سال ۱۳۱۵ه.ش، کار خود را آغاز کرد؛ اما پنج سال بعد و در سال ۱۳۲۰ه.ش، به‌علت عدم کارایی منحل گردید.

برنامه بعدی، آموزش سالمندان بود که از سال ۱۳۲۰، شروع شد؛ این طرح نیز تنها هشت سال دوام آورد و در سال ۱۳۲۸، متوقف شد. سازمان آموزش بزرگسالان، طرح بعدی بود که تا سال ۱۳۴۵، به کار خود ادامه داد؛ اما به علت ناتوانی در گسترش سواد، موفقیتی به دست نیاورد. بدین ترتیب طرح‌هایی از سوی رژیم پهلوی به اجرا درمی‌آمد که یکی پس از دیگری به شکست انجامید.

آمار و ارقام  
نشان می‌دهد،  
که سیاست‌های  
رژیم پهلوی  
در حوزه آموزش  
و سواد، نه تنها  
موفقیت‌آمیز نبود؛  
بلکه در برخی از  
شاخص‌ها حتی  
عقب‌گرد هم داشت

### ● بی‌سوادی ۶۴ درصدی جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر

آمار و ارقام نشان می‌دهد، که سیاست‌های رژیم پهلوی در حوزه آموزش و سواد، نه تنها کاملاً موفقیت‌آمیز نبود؛ بلکه در برخی از شاخص‌ها حتی عقب‌گرد هم داشت. بنابر آمار، در سال ۱۳۵۵، جمعیت ۱۵ ساله و بالاتر حدود ۱۸/۷ میلیون نفر بوده است، که با نسبت‌های مساوی بین زن و مرد و نیز شهر و روستا توزیع شده بود. وجود ۶/۷ میلیون نفر با سواد در سال ۱۳۵۵ در گروه سنی ۱۵ سال و بیشتر، نشان می‌دهد آمار باسوادی در این رده سنی تنها ۳۵/۹ درصد بوده است. این شاخص نشان‌دهنده این است که بیش از ۶۴ درصد جمعیت ۱۵ سال به بالا در سال ۱۳۵۵، بی‌سوادی مطلق بوده‌اند.

در همین سال، تعداد مردان ۱۵ سال و بالاتر در ایران حدود ۹/۵ میلیون نفر ثبت شد که از این تعداد ۴/۵ میلیون نفر، یعنی حدود ۴۷/۹ درصد با سواد بودند. این شاخص نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۵، بیش از نیمی از مردان ۱۵ سال به بالا محروم از سواد بودند. در همین سال، جمعیت زنان برابر ۹/۲ میلیون نفر بود که تعداد باسوادان در میان آن‌ها ۲/۲ میلیون نفر برآورد شد؛ بدین ترتیب میزان باسوادی زنان حدود ۲۴ درصد بود.

همچنین جمعیت شش سال و بالاتر در ایران در سال ۱۳۵۵، حدود ۲۷/۱ میلیون نفر بوده که ۸۰/۵ درصد کل جمعیت کشور را شامل می‌شد. از این تعداد، ۱۲/۹ میلیون نفر یعنی ۴۷/۵ درصد سواد داشتند. تعداد مردان شش سال و بالاتر، ۱۳/۹ میلیون نفر بوده که با احتساب ۸/۲ میلیون نفر باسواد، درصد باسوادی آنان ۵۸/۹ درصد بوده است. همچنین از تعداد ۱۳/۲ میلیون نفر زنان شش سال و بالاتر در سال ۱۳۵۵، ۴/۷ میلیون باسواد یعنی ۳۵/۵ درصد سرشماری شده که این نشان می‌دهد که بالغ بر ۸/۵ میلیون نفر بی‌سوادی در جمعیت زنان ۶ سال و بالاتر وجود داشته است.

در یک برآورد کلی، می‌توان گفت موقعیت نسبی مناطق شهری و روستایی از نقطه نظر باسوادی، در طی دهه ۱۳۵۵-۱۳۴۵، تقریباً هیچ‌گونه تغییری نیافته است. به طوری که درصد بی‌سوادی در کل کشور در سال ۱۳۵۵ معادل ۵۲ درصد بوده و این رقم در مورد مناطق روستایی تا حدود ۷۰ درصد گزارش شده است.

همچنین «پرواند آبراهامیان» نویسنده کتاب ایران بین دو انقلاب، وضعیت سواد در سه ساله پایانی عمر رژیم پهلوی را این‌گونه روایت می‌کند:

«۶۸٪ بزرگسالان هنوز بی‌سوادی بودند، تعداد بی‌سوادان عملاً از ۱۳ میلیون نفر

در جمع‌بندی کلی،  
بیش از نصف مردم  
ایران سواد خواندن  
و نوشتن نداشتند

به حدود ۱۵ میلیون نفر افزایش یافت، کمتر از ۴۰٪ از کودکان دبستان را تمام کردند. میزان معلم - دانش‌آموز در مدارس دولتی بسیار پایین بود، فقط ۶۰ هزار ظرفیت دانشگاهی هر سال برای بالغ بر ۲۹۰ هزار متقاضی وجود داشت و درصد جمعیت دارای تحصیلات عالی از نازل‌ترین موارد در خاورمیانه بود.»

(روستای لکله، از توابع بخش ملک‌کندی شهرستان مراغه، که در سال ۱۳۴۳ چهارصد نفر جمعیت داشت و همان سال من به‌عنوان سپاه دانش به آن روستا اعزام شدم مدرسه نداشت. گفتنی است پیش از من یک نفر دیگر سپاه دانش در آن روستا خدمت کرده بود ولی موفق به ساختن مدرسه نشده بود. پس از چند روز از ورودم به این روستا موفق شدم با هزینه کردن مقداری آرد که بر اساس طرح اصل چهار ترومن (رئیس‌جمهور سابق آمریکا)، به آن روستا داده بودند مدرسه دو کلاسه بسازم). در خاطراتم در بخش مربوط به خدمت سپاهی دانشی‌ام در شهرستان مراغه توضیح داده‌ام.

ترومن، رییس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۴۷، این اندیشه را مطرح کرد که نصف جمعیت جهان در فقر زندگی می‌کنند و آمریکا که یک کشور ثروتمند است، وظیفه دارد برای جلوگیری از روی آوردن این جمعیت به سوی شرق (شوروی سابق و دیگر کشورهای سوسیالیستی)، علاوه بر دادن آموزش و یاد دادن مهارت به آنان، برای تأمین غذا و دیگر نیازهای آنان کمک‌های لازم را انجام دهد. به نظر برخی از صاحب‌نظران این ظاهر قضیه بود، آن طرح هم هدف‌های استعماری داشت.

به هر روی، آگاهی‌های موجود نشان از آن دارد گرچه اقدام‌هایی از سوی اصلاح‌گران و حکومت‌ها برای سوادآموزی صورت گرفت؛ اما در جمع‌بندی کلی، بیش از نصف مردم ایران سواد خواندن و نوشتن نداشتند. اکثر این افراد نیز از جمله مردمان فرودست جامعه بودند. برای نمونه، در سال ۱۳۴۱، سال تصویب طرح سپاه دانش، فقط ۱۶ درصد کودکان واجب‌التعلیم در استان کردستان و ۲۰ درصد کودکان سیستان بلوچستان به مدرسه رفته بودند. اگر آمارهای بی‌سوادان بزرگ‌سال را هم به این آمارها اضافه کنیم، معلوم می‌شود که وضع سواد در آن سال‌ها چندان رضایت‌بخش نبود.

روشن‌فکران کشور براین باور بودند، که با این وضع سواد، هیچ‌گونه رشد و توسعه‌ای در مملکت رخ نخواهد داد، مگر این که آموزش روستایی و عشایری پیش رود و با سوادگی گسترده‌تر گردد. این موضوع را با شاه در میان گذاشتند و وی نیز پذیرفت تا طرحی در این مورد فراهم گردد. در آن زمان پرویز ناتل‌خانلری، وزیر آموزش و پرورش بود. برخی از اسناد نشان می‌دهد که طرح سپاه دانش را وی پیشنهاد کرد. محمد باهری، از نزدیکان اسدالله علم، در مصاحبه با حبیب لاجوردی در پروژه «تاریخ شفاهی ایران» دانشگاه هاروارد صفحات ۱۵۵-۱۵۴ یادآور می‌شود فکر سپاه دانش در کابینه اسدالله علم و توسط پرویز ناتل‌خانلری، وزیر آموزش و پرورش وقت، مطرح شد و شاه آن را پذیرفت و در طرح انقلاب سفید، به‌عنوان اصل ششم اعلام گردید. محمد مشایخی، رییس دانشگاه تربیت معلم

وقت، نیز در همان پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد فکر تشکیل سپاه دانش را متعلق به پرویز ناتل خانلری معرفی کرده است.

برخی دیگر که بیش تر از اطرافیان و طرفداران محمد امیر بیرجندی، معاون وزیر آموزش و پرورش آن زمان هستند، به روایت از خود آقای بیرجندی معتقدند که وی اندیشه تشکیل سپاه دانش را با شاه مطرح کرده و خود در پیاده کردن آن تلاش‌های زیادی انجام داد. بیرجندی چه فکر سپاه دانش را مطرح کرده باشد چه نه، در اجرا و گسترش این فکر تلاش‌های زیادی از خود نشان داد. ملاحظه خواهیم کرد که در تأسیس دانش‌سرای عالی سپاه دانش و تغییر و تحول در آن نقش کلیدی داشت.

البته پیش از مطرح شدن تشکیل سپاه دانش، خود ترومن در آمریکا و طرفدارانش معتقد بودند، که باید در کشورهای عقب مانده روستاها و آموزش در آن‌ها را توسعه داد تا ضمن رشد فرهنگ در روستاها، از نفوذ کمونیسم هم جلوگیری شود. این که تا چه اندازه این تفکر منطقی و واقع بینانه بود خارج از موضوع این نوشته است و خود به بررسی مستقل و جداگانه نیازمند است.

امیر بیرجندی، از نزدیکان محمدرضا پهلوی و اسدالله علم که پیوسته در سمت‌های گوناگون آموزشی و در رده‌های بالای آن فعالیت می‌کرد، از نمونه کسانی بود که به توسعه روستاها و آموزش در آن‌ها معتقد بود؛ به گونه‌ای که وی در گسترش دانش‌سرای روستایی و مراکز آموزش کشاورزی در روستاها تلاش‌های بسیار کرد و کوشید این اندیشه را به اجرا در آورد. مرکز آموزش کشاورزی روستای مامازن از توابع شهرستان ورامین از نمونه این مراکز بود که از سال ۱۳۴۵ به بعد، محل آموزش دانشجویان دانش‌سرای عالی سپاه دانش به این مرکز تغییر مکان داد.

## □ چگونگی تشکیل سپاه دانش

این نهاد به‌طور رسمی، بر پایه نامه شماره ۷۲۹۰۵ ۱۳۴۱/۷/۲۵ هیئت وزیران تشکیل شد.

در نوزدهم دی ۱۳۴۱، مجلس شورای ملی و سنا برای تشکیل سپاه دانش دو ماده را تصویب کرد و در ششم بهمن ۱۳۴۱، این برنامه به‌عنوان یکی از ماده‌های طرح انقلاب سفید، که در آغاز شش برنامه بود، معرفی شد. نخستین گروه از سپاهیان دانش در اسفند ماه ۱۳۴۱، برای گذراندن دوره چهار ماهه آموزش نظامی، به پادگان‌ها اعزام شدند و پس از طی دوره چهارماهه آموزشی در خرداد ۱۳۴۲، به روستاها اعزام شدند. قانون سپاه دانش در آبان ۱۳۴۱، با متمعی در ۱۲ آذر همان سال، بیان می‌داشت که اعضای سپاه دانش، چهار ماه آموزش نظامی خواهند داشت و پس از آن برای تدریس، به مناطق روستایی و دورافتاده اعزام می‌شوند. باید یادآور شد که در چهار ماه آموزش نظامی سپاهیان دانش، افزون بر آشنا شدن با آموزش‌های نظامی و عملیات نظامی، روش‌های آموزش کودکان و

سپاهیان دانش پس  
از گذراندن دوره  
چهار ماهه، تحت  
ارزیابی‌های مختلف  
قرار می‌گرفتند

بزرگسالان، مثل روش‌های تدریس در دوره ابتدایی و روش‌های خواندن و نوشتن و روش آموزش قرآن و برخی دروس دوره ابتدایی آشنا می‌شدند. برگزاری آموزش‌ها زیر نظر شورای مرکزی آموزش، در پادگان‌های نظامی انجام می‌شد. شورای آموزشی متشکل از پنج نفر شامل: فرمانده مرکز آموزش و دو نفر نظامی از مربیان نظامی و دو نفر از مربیان و راهنمایان تعلیماتی بود. برنامه‌های آموزش فرهنگی سپاه دانش، مشتمل بر ۷ ماده اصلی و ۴ ماده متمم بود. مواد درسی اصلی عبارت بود از: فارسی ۴۲ ساعت، ریاضی ۲۸ ساعت، علوم تجربی ۲۸ ساعت، علوم اجتماعی ۲۸ ساعت، علوم دینی ۱۴ ساعت، علوم تربیتی ۲۳ ساعت، روان‌شناسی ۳۳ ساعت و مواد فرعی شامل آموزش حرفه‌ای کشاورزی ۲۸ ساعت، بهداشت روستایی ۲۸ ساعت، اقتصاد روستایی و عمرانی ۲۸ ساعت، تربیت بدنی و پیشاهنگی و سرود و موسیقی ۵۶ ساعت. (روزبهرانی و تقی‌زاده، ۱۴۰۱: ۱۴۶).

سپاهیان دانش از لحاظ انضباطی و کیفی، تابع مقررات ارتش در مورد سربازان و درجه‌داران وظیفه و از لحاظ خدمات فرهنگی، تابع مقررات وزارت فرهنگ بودند. این دوره به‌جای دوره‌های سربازی دیپلمه‌های آن روزگار بود. مدت خدمت در آغاز ۱۸ ماه بود، چهارماه در پادگان‌ها، آموزش نظامی و روش‌های آموزش و دروس مرتبط با آن را می‌دیدند و ۱۴ ماه هم در روستاها خدمت می‌کردند. بعدها این مدت خدمت، افزایش یافت. در دوره‌های آموزشی سپاهیان دانش، علاوه بر آموزش روش‌های تدریس و دروس مرتبط با آن، تلاش می‌شد به‌صورت خلاصه و کوتاه با فرهنگ روستایی و کشاورزی و جز این‌ها نیز آشنا شوند.

سپاهیان دانش پس از گذراندن دوره چهارماهه، تحت ارزیابی‌های مختلف قرار می‌گرفتند و براساس عملکرد خود، درجه گروهبانی یک تا سه دریافت می‌کردند. حقوق ماهانه آنها نیز در روستا بر مبنای همین درجه گروهبانی و توسط ارتش پرداخت می‌شد. (من با درجه گروهبان سومی، مبلغ ۲۴۰ تومان حقوق دریافت می‌کردم. گفتنی است در ایام ۱۸ ماه خدمت در روستا که همراه مادرم بودم مبلغی هم پس انداز کردم).

سپاهیان دانش، می‌بایست در طول مدت خدمت خود بعد از دوره آموزشی در پادگان‌ها، در روستاها و همراه روستاییان زندگی می‌کردند. سپاهیان دانش موظف بودند هر هفته، گزارشی از طرز کار خود و پیشرفت‌های کار و مشکلات احتمالی خود را در فرم مخصوص، به اداره آموزش و پرورش ارسال می‌کردند. به‌منظور نظارت بر کار سپاهیان دانش و راهنمایی‌های مورد نیاز آنان، راهنمایان تعلیماتی در نظر گرفته شده بود، که هر از گاهی به روستاها سر می‌زدند و از وضع سپاهیان و چگونگی پیشرفت کارها یا مشکلات آنان با خبر می‌شدند و تا حد امکان، به مشکلات رسیدگی می‌کردند و پیشرفت‌ها را گزارشی می‌دادند. در آخر خدمت سپاهیان در روستاها، از کار آنان ارزیابی به‌عمل می‌آمد و امتیازهایی به‌آنان داده می‌شد.

### ● تشکیل سپاهیان دانش دختر

پس از تشکیل سپاهیان دانش پسر، در سال ۱۳۴۷، سپاهیان دختر نیز با برنامه کم و بیش مشابه برنامه سپاه دانش پسر تشکیل شد. آنان نیز پس از طی دوره‌های نظامی و آموزشی به‌عنوان معلم و آبادگر و آموزش زنان به روستاها اعزام شدند. پس از پایان دوره‌های خدمت، در صورت رضایت شخصی، به استخدام وزارت آموزش و پرورش درمی‌آمدند. بخشی از کمبود معلم نیز از این طریق رفع شد. دختران سپاهی نیز پس از پایان یافتن دوره خدمت سپاهی دانش، در صورت دارا بودن شرایط، وارد دانش‌سرای عالی سپاه دانش می‌شدند و به اخذ درجه فوق دیپلم و لیسانس نایل می‌گشتند. در سال ۱۳۴۹، نخستین گروه پذیرفته شده برای ادامه تحصیل، وارد دانش‌سرای عالی سپاه دانش شدند. همراه سپاهیان دانش پسر، ادامه تحصیل دادند و موفق به اخذ درجه فوق دیپلم و لیسانس شدند. برخی هم برای ادامه تحصیل در دوره‌های دکترا به خارج از ایران اعزام شدند.

### ● نقش و اهمیت سپاهیان دانش

سپاهیان دانش، که با هزینه کمتری نسبت به تربیت معلم آماده خدمت می‌شدند، به‌عنوان یک معلم، دست‌کم در مدت ۱۴ ماه خدمت، تا حدودی مشکل کمبود معلم به‌ویژه در روستاها و مناطق دوردست را جبران می‌کردند. مقرر شده بود که هر سال شش هزار معلم سپاه دانش تربیت شود. نکته دیگر این که این سپاهیان دانش به‌صورت بالقوه می‌توانستند معلمان رسمی آینده مملکت شوند.

«شاه سپاهیان دانش را فرزندان خود می‌خواند و در اعزام نخستین گروه سپاهیان دانش، اول دی ماه ۱۳۴۱ش، خطاب به آنان گفت که شما در ریشه‌کن کردن بی‌سوادی «هدف مقدسی» را دنبال می‌کنید و برای جمعیت روستایی جاده‌ای به سمت زندگی بهتر می‌سازید.» (مناشری، همان: ۲۶۲).

### ● چند آمار در باره سواد آموزی در ایران دوره شاه و سپاهیان دانش دختر و پسر

در درازای ۱۵ سال خدمت سپاهیان دانش، از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷، تعداد دانش‌آموزان مدرسه‌های سپاه دانش ۶۹۲ درصد رشد داشت. در مدت پنج سال نخست، ۵۱۰ هزار پسر و ۱۲۸ هزار دختر و ۲۵۰ هزار مرد سالمند و ۱۲ هزار زن سالمند خواندن و نوشتن آموختند. در کل ۲۲۰۰۰۰۰ دختر و پسر جوان روستایی در کلاس‌های سپاهیان دانش شرکت کردند. تا سال ۱۳۵۷ در کل، ۲۸ دوره سپاهیان پسر و ۱۸ دوره سپاهیان دختر در دوره‌های آموزشی شرکت کرده و به روستاها اعزام شدند. برخی آمارها در فضای مجازی نشان از آن دارد که تا سال ۱۳۵۷، تعداد کل شرکت‌کننده در دوره‌های آموزشی حدود ۱۰۰ هزار نفر بوده است. (<http://irank.org/muse>) موزه فرهنگ کودکی، موسسه پژوهش تاریخ ادبیات کودکان).

گزارش‌هایی که  
از فعالیت‌های  
سپاهیان دانش  
منتشر می‌شد  
در برخی موارد،  
نمایشی بود  
تا واقعیت

آمار دیگری نشان می‌دهد حدود ۱۶۶۹۴۹ مرد و ۳۳۶۴۲ زن در پایان سال ۱۳۵۶، در دوره‌های سپاه دانش شرکت کردند. در آن سال ۲۴۳۴۶ عضو سپاه دانش در روستاها به آموزش کودکان مشغول بودند. «افزون بر این‌ها ۶۳۲۰۶ معلم رسمی در استخدام وزارت آ. پ بودند، که بسیارشان قبلاً عضوی از سپاهیان دانش بودند. در پایان سلطنت شاه حدود ۳۳۵۰۰ مدرسه در نزدیک به ۳۰۰۰۰ روستا وجود داشت. در حالی که در سال ۱۳۴۱ ش، حدود ۷۹۳۰ مدرسه در ۷۰۰۰ روستا وجود داشت.» (مناسری ص ۲۶۳).

از زمان تأسیس سپاه دانش تا پایان سال ۱۳۴۶، بیش از ۳۴ هزار نفر به روستاهای کشور اعزام شدند و به تعلیم و تربیت یک میلیون و ۲۲۲ هزار نوآموز روستایی پرداختند. ۱۰ سال بعد تعداد سپاهیان اعزامی به روستاها به ۲۲۰ هزار نفر افزایش یافت و این افراد توانستند حدود چهار میلیون و دویست هزار نفر روستایی را اعم از بزرگسال و کودک باسواد کنند.

### ■ تحلیل و نتیجه‌گیری از طرح سپاه دانش ■

گرچه دستگاه حکومتی در دوره پهلوی دوم به‌ویژه از دهه چهل به بعد، کوشید با برنامه‌های پرشمار از جمله، برنامه سپاه دانش و پیکار با بی‌سوادی و جز این‌ها، بی‌سوادی را ریشه‌کن کند؛ اما هرگز به این اهداف نرسید. به گونه‌ای که ملاحظه شد در پایان سلطنت محمدرضا پهلوی، بیش از نیمی از مردم ایران بی‌سواد بودند. این آمارها برگرفته از آمارهای رسمی است، که چندان هم معتبر نیستند. باید توجه داشت که بسیاری از کسانی که آمارهای سوادآموزی تهیه و منتشر می‌کردند ممکن بود در داده‌ها دست‌کاری کرده و آمارسازی کنند. از افراد لایه‌های پایین دستگاه تعلیم و تربیت تا مدیریت‌های میانی و بالا شایع بود در زمان اشرف پهلوی، که مدیریت پیکار با بی‌سوادی را بر عهده داشت، وقتی آمارهای رسیده از سراسر کشور را جمع بستند تا به یونسکو بفرستند، کل افرادی که باسواد شده بودند از شمار کل جمعیت کشور بالاتر شده بود! گذشته از درستی یا نادرستی این سخن، واقعیتی که در این سخن وجود دارد نامعتبری آمارهاست. نمونه دیگر این که طبق مقررات سپاه دانش، اگر در مدرسه روستایی تعداد دانش‌آموزان کم‌تر از ۲۰ تن بود، شاگردان آن مدرسه به روستاهای هم‌جوار منتقل می‌شدند. از این‌رو، گاهی سپاهیان دانش آمارهای ساختگی گزارش دادند. اگر راهنمای تعلیماتی هم در بازدیدهای خود از شمار کم دانش‌آموزان مطلع می‌شد، معمولاً سپاهی پاسخ می‌داد که مثلاً دانش‌آموزان به دلیل فصل کار برای کمک به خانواده در مزارع یا محل کار غایب بوده‌اند و بهانه‌های دیگری از این دست می‌آوردند.

گزارش‌هایی که از فعالیت‌های سپاهیان دانش منتشر می‌شد در برخی موارد، نمایشی بود تا واقعیت. یکی از سپاهیان نقل می‌کرد گوسفندی را در مقابل دوربین عکاسی قرار دادم،

موضوع  
زبان محلی  
یکی دیگر از  
مشکلات برخی  
از سپاهیان دانش  
بود. این سپاهیان  
نمی‌توانستند  
با مردم و  
دانش‌آموزان  
ارتباط برقرار کنند

خودکاری در بدن آن فروکردم و عکسی از این صحنه گرفتم و این عبارت را در زیر آن عکس نوشتم: «سپاهی دانش در حال آمپول زدن به گوسفندان!» یا در کنار دیوار نیمه‌ساخته‌ای از کسی آجر به‌دست، که گویی دارد بتایی می‌کند عکس گرفتم و زیرش نوشتم: «سپاهی دانش در حال ساختن مدرسه». عکس را گزارش کردم. گرچه این صحنه ممکن است کم‌شمار باشد؛ ولی نشان از برخی کارهای نمایشی دارد که در آن روزگار کم نبودند.

بسیاری از سپاهیان دانش که همه دیپلمه بودند در سنین ۱۸ یا نوزده ساله بودند و از تجربه کافی برای خدمت در روستاها برخوردار نبودند؛ به‌ویژه بچه‌های شهری که چندان با فرهنگ روستایی آشنایی نداشتند و این امر گاهی در رفتار با دانش‌آموزان، و گاهی هم در رفتار با مردم روستا به‌ویژه ریش‌سفیدان و بزرگان با مسائلی همراه بود. برای نمونه سپاهی دانشی که پیش از من در روستای لکلر ملک کندی، از توابع شهرستان مراغه، خدمت می‌کرد از روی بی‌تجربگی با مأمور کردن دانش‌آموزان برای گزارش‌دهی از جاهایی که برخی از اهالی تریاک مصرف می‌کردند، که بیشتر بزرگسال و معتمدان و ریش‌سفیدان محل بودند، آنان را رنجانده بود. سرانجام زده بودند پایش را شکسته بودند. این امر سبب شد وقتی من به آن روستا رسیدم با این که همراه مادرم بودم با من سرد برخورد کردند و نشان دادند که چندان علاقه‌ای به پذیرش سپاهی دانش ندارند و خواهان معلم رسمی آموزش و پرورش بودند. البته پس از چند روز اقامت من و مادرم در آن روستا، نگرش‌ها تغییر کرد و ما را که در یک اتاق نمور و بی‌در و پیکر جا داده بودند، به اتاق تمیز و فرش شده نقل مکان دادند.

موضوع زبان محلی یکی دیگر از مشکلات برخی از سپاهیان دانش بود. این سپاهیان نمی‌توانستند با مردم و دانش‌آموزان ارتباط برقرار کنند. نمونه این که سپاهی دانش فارس‌زبانی که در روستای هم جوار روستای من مشغول خدمت بود، می‌آمد پیش من می‌گفت: اقبال چه بکنم؟ نمی‌توانم با مردم و دانش‌آموزان ارتباط برقرار کنم. هیچ کدام فارسی بلد نیستند. به‌طی می‌گفت: می‌گویم برایم ماست بیاورید می‌روند آفتابه می‌آورند! سپاهی دیگر تعریف می‌کرد در کردستان خدمت می‌کردم و زبان کردی بلد نبودم. روزی دانش‌آموزی آمد پیشم هراسان گفت: آقا! فلانی، فلانی را کشت! من هراسناک رفتم به محل دعوا گفتم: کو کشته شده؟ یکی را نشان دادند که گوشه‌ای ایستاده بود. گفتم این که زنده است! تا اینکه متوجه شدم منظور آن بچه از کشتن، دعوا و کتک زدن بود!

برخی از سپاهیان ناآگاهانه وارد دعوای محلی می‌شدند و نقش ژاندارم‌ها را بازی می‌کردند، که این جزو وظایف‌شان نبود. این کار سبب بروز مشکلاتی در رفتار سپاهیان دانش با مأموران ژاندارمری می‌شد.

کیفیت کار سپاهیان دانش و ارج و احترام آنان هر چه از تاریخ تشکیل آن می‌گذشت، تنزل پیدا می‌کرد. برخی نیز علاقه به آموزش نداشتند، آمده بودند دوره سربازی خود را طی کنند.

آمارها نشان می‌دهد که شمار مردودین دخترهای روستایی بالا بود شمار زیادی از آنان

کلاس‌های اول یا دوم را تکرار می‌کردند. (مناشری، همان: ۲۶۷)

طرح سوادآموزی در ایران از پشتیبانی نظری کارآمدی برخوردار نبود؛ برخلاف کشورهای آمریکای لاتین مانند کوبا و نیکاراگوئه که از نظرات فریره بهره می‌گرفتند.

آموزش روستایی تفاوت‌چندانی با آموزش‌های ابتدایی مرسوم در شهرها نداشت و حتی روش‌های آموزش بزرگسالان مشابه روش‌های آموزش کودکان بود.

سخن آخر این که شاه و تحصیل‌کرده‌ها و طراحان روش‌های سوادآموزی طرفدار وی، تصور می‌کردند با سوادآموزی به روشی که انجام می‌دادند بدون توجه به تغییر ساختارها و زیر بناها می‌توان کشور را در راستای پیشرفت و توسعه قرار داد. نتیجه کار این شد که در روزهای انقلاب ۱۳۵۷، همان کسانی که در نظام شاهنشاهی تربیت شده بودند، بر نظام پرتبعیض شاهنشاهی شوریدند و خواستار نظام عدالت‌گرایانه و توسعه‌مدار شدند. برای نمونه دانش‌سرای عالی سپاه دانش، که همه دانشجویانش زمانی مورد توجه شاه و دستگاه حکومتی وی بودند، به گونه‌ای که در آغاز، شاه سپاهیان دانش را فرزندان خود می‌نامید، یکی از قوی‌ترین مرکز مبارزاتی دانشجویی شد و سه تن از دانشجویان دختر این دانش‌سرا جان خود را در راه مبارزه با رژیم شاهنشاهی فدا کردند. این که آیا آن آرمان‌ها و اهداف مورد درخواست مردم محقق شد یا نه، خود مستلزم بحث و پژوهش جداگانه‌ای است. می‌توان نتیجه گرفت که طرح سپاه دانش از نظر نقش و ماهیت، حرکت مناسبی بود؛ اما ساختارها و پشتیبانی‌های حکومتی به گونه‌ای نبود که همه افراد بتوانند کارهای کارستان انجام دهند. همه سپاهیان نیز از شرایطی برخوردار نبودند که بتوانند آن اهداف و وظایفی را که برای آن‌ها پیش‌بینی شده بود، به درستی اجرا کنند. به گونه‌ای که سپاهیان دوره‌های آخر که به‌طور کلی بیست‌وهفت دوره بود، به‌صورت سربازان و افرادی در آمدند که بیشترشان منتظر پایان خدمت خود بودند و درخوش‌بینانه‌ترین وضع، تلاش می‌کردند در طول مدت خدمت، تنها وظیفه معلمی خود را انجام دهند نه بیشتر.

## منابع

۱. آبراهامیان، یرواند، کتاب ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتحی، تهران: نشر نی.
۲. روزبهان، محمدرضا و هدایت‌الله تقی‌زاده، (۱۴۰۱)، از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان، تهران: انتشارات دانشگاه فرهنگیان.
۳. قاسمی پویا، اقبال، (۱۳۷۷)، مدارس جدید در دوره قاجاریه: بنیان و پیشروان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. لاجوردی، حبیب، پروژه «تاریخ شفاهی»، دانشگاه هاروارد.
۵. مناشری، دیوید، ۱۳۶۹ش. نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن، شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۶. <http://iran.org/muse> موزه فرهنگ کودکی، موسسه پژوهش تاریخ ادبیات کودکان.